

جلسه ۵۶ تفسیر سوره ی مبارکه ی بقره

حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۲ مرداد ۹۶

فهرست مطالب

بخش اول - گزارش کوتاه	۳
بخش دوم - مباحث تفسیری	۵
۱- داستان بقره	۵
۱-۱- داستان «بقره»، دلیل نامگذاری سوره	۵
۱-۲- قاعده: آشکار کردن کارهایی که به صورت استمراری کتمان می کنید، توسط خدا	۵
۱-۳- ... كَذٰلِكَ يُخَيِّبُ اللّٰهُ اَلْمَوْتٰى	۶
۱-۳-۱- قیامت باوری	۶
۱-۳-۲- تفاوت حساب و کتاب خدا با حساب و کتاب ما	۷
۱-۴-۱- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُكُمْ	۸
۱-۴-۱- نقد به نگاه های انیمیشینی یا ساده به داستان ها	۸
۱-۴-۲- علم جدید، عالم را کور فرض کرده است برخلاف قرآن	۸
۱-۵-۱- خصوصیت گاو بنی اسرائیل	۸
۱-۵-۱- پیمایش داستان	۸
۱-۵-۲- برداشت آقای مکارم: خصوصیات گاو احیاگر، همان خصوصیات رهبر احیاگر	۹
۱-۶-۱- بحث «سؤال»	۱۰
۱-۶-۱- تردیدها و پیچیدگی های انسان باعث مواجهه با خدای پیچیده	۱۰
۱-۶-۲- بررسی بحث «اذن» ، مقدمه ای برای فهمیدن بحث «سؤال»	۱۰
۱-۶-۳- «سؤال»؛ یکی به معنای «پرسش»، یکی به معنای «درخواست»	۱۲
۱-۶-۴- به جهل کشاندن انسان به دلیل سؤال هایی از سر بی اعتمادی و دل لرزان	۱۳
۱-۶-۵- توصیه ی قرآن به نپرسیدن سؤال هایی که اگر آشکار شود، کار را سخت می کند	۱۴

- ۱-۷- تک نکته‌ای از روایات ذیل این آیات: خدا و ائمه خودشان را زیر دین کسی نگه نمی‌دارند..... ۱۵
- ۲- دو روایت به مناسبت دهی کرامت ۱۵
- ۲-۱- روایت اول؛ خودتان را مستقیم درگیر محرومین کنید ۱۶
- ۲-۲- روایت دوم ؛ تجارت با خدا با صدقه ۱۶

آیات اصلی: ۶۷ تا ۷۴ بقره

سایر آیات: هود: ۴۰ تا ۴۶ / مائده: ۱۰۱ و ۱۰۲ / توبه: ۴۱ تا ۴۵ /

کلمات کلیدی اصلی: داستان گاو بنی اسرائیل (بقره)، مبحث سؤال، مبحث اذن

کلمات کلیدی فرعی: قیامت‌باوری، آشکار شدن خطای مستمر، نقد نگاه انیمیشنی به داستان‌های قرآن، نقد علم جدید، ماجرای نوح و پسرش، ادب سؤال، تجمل، سؤال از سر بی‌اعتمادی، بزرگ شدن نامتوازن فقه، ارتباط مستقیم با محرومین، صدقه

بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، هم‌زمان با میلاد مبارک حضرت رضا (علیه‌السلام) به مدت حدوداً ۱ ساعت ۲۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه‌السلام) با محوریت آیات ۶۷ تا ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، که مربوط به داستان «بقره» است، (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...؛ قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ...؛ قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنَاهَا...؛ قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا...؛ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ...؛ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا...؛ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا...؛ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ...). برگزار شد.

در ابتدا بیان شد که دلیل نامگذاری این سوره به نام «بقره» به دلیل وجود این داستان بوده است و غیر از این، خیلی دلیل خاصی از این نام، برداشت نمی‌شود.

بعد از خواندن آیه‌ی ۶۷، بیان شد که قسمت اولی داستان، در انتهای این دسته از آیات آمده است. به همین جهت پیمایش آیه‌ی ۷۲ (وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا...) شروع شد. ذیل عنوان... وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲ بقره)، این «قاعده» بیان شد که خدا کارهایی را که به صورت استمراری کتمان می‌کنید آشکار می‌نماید. سپس با ورود به آیه‌ی ۷۳، ذیل عنوان... كَذَلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ الْأَمُوتَى...، یک‌بار بحث قیامت‌باوری و اثرات آن مطرح شد و یک‌بار نیز بیان شد که حساب و کتاب خدا با حساب و کتاب ما متفاوت است. از این رو، با بررسی آیه‌ی ۶۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، گفته شد که گاهی خداوند به سبب استقامت، از میان بدترین و کثیف‌ترین صحنه‌ها، الطاف غیرقابل انتظاری را می‌دهد.

پس از آن با ورود به آیه‌ی ۷۴ (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ...)، به نگاه ساده و انیمیشینی به داستان‌ها نقد وارد شد. این که این عذاب (یعنی قَسَتْ قُلُوبُكُمْ)، تنها به دلیل بهانه‌جویی بنی‌اسرائیل (درعین اجرای دستور) بوده است، نگاه ساده‌ای به داستان دانسته شد و این سؤال مطرح شد که آیا می‌شود بحث‌های دیگری را بر این داستان بار کرد؟ در ادامه در ذیل فقره‌ی... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... (۷۴ بقره) این نقد به علم جدید وارد شد که عالم را کور فرض کرده است اما به این دلیل که از بحث اصلی جا نمانیم، این بحث به طور مفصل بررسی نگردید.

آیات ۶۸ تا ۷۱، جریان خصوصیات گاو بنی‌اسرائیل است که ابتدا اصل داستان، بررسی شد. (در این میان برداشت آقای مکارم بیان شد به این مضمون که خصوصیات گاو احیاگر را می‌توان خصوصیات رهبر احیاگر هم دانست که تطبیقاتی هم ارائه گردید.)

ذیل این آیات، بحثی آغاز شد با عنوان «سؤال». بیان شد که اگر بنی‌اسرائیل در همان ابتدا با همان عمومات و اطلاعاتی که گفته شده بود، گاو را کشته بودند، عمل به وظیفه کرده بودند، اما چون سؤال‌هایی کردند که بوی تردید و بی‌اعتمادی می‌داد، امتحانشان تشدید شد؛ به همین ترتیب اگر ما روی یک تردیدهایی، کارهایی انجام دهیم، خدا هم پیچیده با ما برخورد می‌کند.

سپس برای روشن شدن بحث «سؤال»، با بررسی آیات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ سوره‌ی مبارکه‌ی توبه، راجع به بحث «اذن»، بیان شد که گاهی پشت صحنه‌ی اذن، به خاطر ریب و تردید است. در مورد سؤال نیز چنین است.

سپس برای روشن شدن موضوع، بیان شد که «سؤال» به دو معناست، یکی به معنای «پرسش» و یکی به معنای «درخواست». در ذیل آن، با بررسی آیات مربوطه، نشان داده شد که بحث حضرت نوح (علیه السلام) راجع به پسرش، «سؤال» بود و نه «درخواست». همچنین گفته شد که گاهی سؤالاتی که از سر بی‌اعتمادی و دل‌لرزان انجام می‌گیرد، انسان را به جهل می‌کشاند. در همین میان، نقدی به فضای پرسش‌های فقهی زده شد و دلیل باد کردن گوشه‌ای از اسلام به صورت نامتوازن، همین امر دانسته شد. پس از آن، توصیه‌های قرآن راجع به نپرسیدن سؤالاتی که اگر آشکار شود، کار را سخت می‌کند، بیان گردید و بررسی مفصل‌تر آن به جلسه‌ی آتی موکول شد.

«خدا و ائمه خودشان را زیر دین کسی نگه نمی‌دارند» به صورت تک‌نکته‌ای از جریان روایی داستان، بیان گردید.

در نهایت، به مناسبت دهه‌ی کرامت، دو روایت در مورد کمک مستقیم به محرومین، و صدقه بیان گردید.

بخش دوم - مباحث تفسیری

۱- داستان بقره

۱-۱- داستان «بقره»، دلیل نامگذاری سوره

آیات ۶۷ تا ۷۳، آیات مورد بحث در این جلسه است. سرّ نامگذاری این سوره به «بقره» همین آیات است. بعضی می‌خواهند بگویند این داستان خیلی مهم است به دلیل اینکه نام این سوره از این داستان گرفته شده است؛ باید گفت درست است که این داستان مهم است، اما دلیل نامگذاری به خاطر این بوده است که این داستان در این سوره معروف بوده است. معمولاً سوره‌ها اسم نداشته است. مثلاً در روایات اینطور آمده است «فی السوره اللّتی یذکر فیها البقره»؛ آن سوره‌ای که در آن داستان بقره است. بعد اینقدر اینطور گفته شده است که نام سوره شده است «بقره». اینطور نبوده که از ابتدا نام سوره را گذاشته باشند «گاو». بعضی‌ها هزار تفصیل و تفسیر می‌کنند که سرّ نامگذاری این سوره به این دلیل بوده است که مثلاً چون سوره‌ی بزرگی است به نام «گاو» گذاشته شده است. نه! نامگذاری به خاطر همین آیات است و خیلی معنی خاصی شاید از آن استشمام نشود. ولی اینکه این داستان، مهم هست در آن تردیدی نیست.

۱-۲- قاعده: آشکار کردن کارهایی که به صورت استمراری کتمان می‌کنید، توسط خدا

چون با داستان آشنا هستید لازم نیست که تفصیل داستان عرض شود، البته طبیعتاً روی داستان حرکت و پیمایشی انجام می‌دهیم.

[حدود دقیقه ۴] (۶۷ بقره) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً... و چون موسی به قوم خویش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که گاو را سر ببرید... قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا... گفتند آیا ما را مسخره می‌کنی؟... قَالَ أَغَوُّ بِإِلَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ گفت از نادان بودن به خدا پناه می‌برم. حال دقت کنید که قسمت اولی داستان در انتهای این دسته از آیات آمده است. آیه‌ی ۷۲ ابتدای داستان است:

(۷۲ بقره) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا... و چون کسی را کشته بودید... فَأَدَّارْتُمْ فِيهَا... و درباره او کشمکش می‌کردید... وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، و خدا آنچه را نهان می‌داشتید آشکار کرد. «خدا آشکار می‌کند»، این یک قاعده است؛ یک قاعده‌ی خیلی ترسناک. درست است که آشکار کردن توسط خدا، پشت‌سر این آیه آمده است اما این حرف، به صورت بیان یک قاعده است. آن چیزی را که به صورت استمراری شما کتمان بکنید، خدا آن را لو می‌دهد و آشکار می‌کند. یعنی شما یک خطایی را انجام می‌دهید و مدام آن را تکرار می‌کنید و مدام کتمان می‌کنید، این را خدا لو می‌دهد. ستّاریت خدا در این دنیا برای کسی است که یک توبه‌ای می‌کند، باز اگر دوباره گناه می‌کند، دوباره واقعاً توبه‌ای می‌کند. اگر انسان بخواهد گناهی را ادامه‌دار بکند، اسیر یک سنت الهی می‌شود که (۷۲ بقره) ...وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. فرق «مُخْرِجٌ» با «يُخْرِجٌ» در ادبیات عرب این است که «مُخْرِجٌ» اسم است و «يُخْرِجٌ» فعل است؛ دوام و ثبوت اسم بیشتر است از فعل. آن چیزی که به صورت استمرار پنهان می‌کردید را خدا لو می‌دهد. معلوم است که این‌ها می‌خواستند چیزی را کتمان کنند و گردن کسی بیندازند. خدا یک همچین داستانی را با آنها طی کرد.

۱-۳-۳... کَذَٰلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ أَلْمَوْتَى

۱-۳-۱ - قیامت باوری

[حدود دقیقه ی ۷] (۷۳ بقره) فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا... گفتیم بخشی از گاو را که ذبح کردید به کشته بزنید... كَذَٰلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ أَلْمَوْتَى... خدا مردگان را چنین زنده می‌کند. بحث قیامت برای انسان نه تنها باید باور شود، بلکه همان چیزی که در سوره ممتحنه هم عرض کردیم باید مایه‌ی رجاء شود نه اینکه تنها یک اعتقاد باشد (۶ ممتحنه)... لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... مایه‌ی رجا و بیم و امید شود. یعنی شخص واقعاً قیامت را جلوی چشمش زنده نگه دارد. کسی که چنین کرده است، واقعاً تنظیم می‌شود. به خاطر همین هم در روایت است که وقتی که خیلی خوشحال هستید به قبرستان بروید، می‌بینید که همه‌ی این خوشی‌ها تمام می‌شود. وقتی خیلی هم ناراحت هستید به قبرستان بروید، باز می‌بینید که این‌ها هم تمام می‌شود. هرچقدر هم بلاهای دنیایی سر انسان بیاید، همه تمام می‌شود. بعد هم یک جایی هست که حساب و کتاب است. جایی هست که (۷۲ بقره) ...وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ است. دیگر نمی‌شود کسی را پنهان کند. جایی هست که (۹ طارق) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ است. خدا را نمی‌شود پنهان کرد؛ خدا کسی است که (۹۴ توبه) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ... است.

قیامت باوری باعث می‌شود انسان دست و پایش را جمع کند. انسان قیامت باور وقتی کسی را آزار می‌دهد، می‌بیند کسی از دستش ناراحت می‌شود واقعاً بهم می‌ریزد. چون این برایش مهم است که جواب ناراحتی او را باید چکار کند؟ به این فکر می‌کند که اگر در همین لحظه عمرش تمام شود، یا نه، مثلاً بیست سال دیگر عمرش تمام شود، بالاخره این اتفاقی است که در عالم افتاده است، او چه باید بکند؟ ضرب شست معادباوری چنین است که قرآن وقتی می‌خواهد بفرماید بندگان خیلی ویژه‌مان را می‌خواهیم خالص بکنیم، با معادباوری خالصشان می‌کنیم؛ می‌فرماید (۴۶ ص) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ؛ ما با یاد آن طرف، این‌ها را خالص می‌کنیم.

در احوالات بزرگان هم، چنین است. مثلاً آقای بهجت واقعاً تلاش عجیبی می‌کرد. برای چه دارد اینقدر تلاش می‌کند؟ مثل بچه کنکوری‌ها تلاش می‌کرد. ایشان هفتاد سال صبح به صبح را در حرم‌ها گذراندند. آن موقعی که کربلا بوده است در حرم سیدالشهدا، آن موقعی که نجف بوده، حرم امیرالمؤمنین، آن موقعی که قم بوده حرم حضرت معصومه، زیارت عاشورایش، نماز جعفر طیار خواندنش، درس و بحثش، عبادتش و ... انگار پشت کنکوری دارد تلاش می‌کند و حواسش را جمع کرده است. این‌ها برای این است که آقای بهجت فکر می‌کند که بالاخره یک «وقتی» برای ما هست که این وقت در حال تمام شدن است و نان این وقت را می‌خورد.

۱-۳-۱ - شهادت در قیامت

[حدود دقیقه ی ۱۷] این که می‌فرماید این مرده را بزن به یک مرده، می‌شود یک زنده، این‌ها کارهای خداست. یک نفری که آن نفخ، صرفاً نفخ است، به این آدم می‌خورد و او را زنده می‌کند و بلند می‌شود شهادت می‌دهد. همینطور که

۱. روزی که نهفته‌های در باطن انسان ظاهر می‌شود.

۲. منظور از «هم»، انبیاء است که در آیه‌ی قبلی ذکر شده است.

اینجا بلند شد و شهادت داد، در قیامت نیز چنین است. اینکه می‌فرماید (۷۲ بقره) ...وَاللَّهُ مُخْرَجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، تصور کنید که در قیامت چه آبروریزی‌ای می‌شود. یک نفر بلند می‌شود و شهادت می‌دهد. این می‌شود تک نکاتی که در آیات است.

۱-۳-۲ - تفاوت حساب و کتاب خدا با حساب و کتاب ما

...كَذَٰلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ الْأَمُوتِي... اینچنین است که خدا احیای موتی می‌کند. خدا از ضربه‌ی دو مرده، یک زنده درست می‌کند. کارهای خدا حساب کتاب ما را ندارد. می‌فرماید یک تکه مرده را بزنی به یک تکه مرده‌ی دیگر، از آن زنده درمی‌آید. برای همین است که همان اول، واکنش بنی‌اسرائیل نشان از یک نوع بی‌اعتمادی دارد. خود ما معلوم نیست که چقدر این را باور می‌کردیم. در نوع خودش کار عجیبی است. خدا از این کارهای عجیب می‌کند. خدا، خدایی است که از موتی زنده درمی‌آورد. مثلاً یزید دو فرزند داشته است. یکی شیعه بوده است و یکی عارف. انسان تعجب می‌کند. از یزید دو فرزند اینچنین بماند، گویا از یک مرده دو تا زنده درآورده است.

۱-۳-۲-۱ - رسیدن الطاف گوارای خداوند از میان بدترین و کثیف‌ترین صحنه‌ها، به سبب استقامت

[حدود دقیقه ی ۱۳] خیلی وقت‌ها قرآن اینچنین می‌گوید که از جاهایی که شما توقع ندارید، چنین می‌کند ... (۶۶ نحل) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً... برای شما در حیوانات عبرتی است. «عبرت» یعنی چیزی است که شما باید از آن عبور کنید. یعنی این صحنه را ببین، از آن عبور بکن. وگرنه نه اینکه این صحنه را ببین و در آن بمان یا بخواهد حادثه‌ی طبیعی را توضیح بدهد، نه! عبرت است یعنی عبور بکن، این در زندگی‌ها پیش می‌آید... تَسْتَفِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛ ما می‌نوشانیم به شما از بین خون و پهن، شیر گوارا و تازه. از این حادثه عبور کن. گاهی اوقات از وسط بلاها و از وسط چرک و خون چیزهایی در می‌آوریم مثل شیر گوارا و تازه؛ مهم این است که شما صبر و استقامت داشته باشید. (۱۶ جن) وَالْوِاسْتِقَامُ عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ که آن آب گوارا را روی صبر و استقامت می‌دهند. مهم این است که استقامت باشد. گاهی اوقات خدا روی چیزهایی، لطف‌هایی گذاشته که انسان باورش نمی‌شود.

شیر به این گوارایی از بین یک سری خون و پهن درمی‌آید. این‌ها معجزات تکراری است که یک گاو علف می‌خورد، بعد شیر می‌دهد. انسان تعجب می‌کند چگونه از این حیوان درآمده است. این علف را هرکاری بکنی، شیر نمی‌شود. بعد از لای خون و پهن طوری رد می‌کند و این شیر را می‌دهد. خدا اینطور است. هاضمه‌ی طبیعت و هاضمه‌ی عالم اینطور است. گاهی اوقات از بدترین و کثیف‌ترین صحنه‌ها و جاهایی، ممکن است برای شما چیزی کنار گذاشته باشد و به شما بدهد. خیلی اوقات به خاطر صبر و ایثاری است که شخص در زندگی اش کرده. خدا درهایی را به این سبب باز می‌کند.

[حدود دقیقه ی ۱۸] ..وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ و نشانه‌های قدرت خویش را به شما می‌نماید شاید تعقل کنید. یک تگ زده است که یک تعقلی یک تدبیری؛ لازم است که مفاهیم این داستان را توجه کند.

۳. اگر جن و انس بر راه رشد استقامت بوزند ما ایشان را آبی گوارا و زیاد می‌چشانیم.

(۶۸ بقره) قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ... گفتند: برای ما از پروردگارت (نه پروردگارمان) بخواه تا برای ما روشن کند گاو چگونه گاوی است... قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ؛ گفت: خدا گوید گاو ایست که نه از کارمانده است و نه جوان نورسیده، بلکه در سنین میان این‌هاست. پس آنچه را فرمان یافته‌اید بکار بندید.

(۶۹ بقره) قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا... گفتند: برای ما پروردگار خویش بخوان تا بما روشن کند رنگ گاو چگونه است... قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ؛ گفت: خدا گوید گاو زرد زربینی باشد که رنگش بینندگان را فرح بخشد. خود رنگ زرد حالت تَسُرُّ النَّاطِرِينَ را دارد. توصیه هم شده است که کفشتان رنگ زرد باشد. می‌گویند آثار فقرزایی دارد. چرا این آثار را دارد، ما نمی‌دانیم.

(۷۰ بقره) قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنْ أَلْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ؛ گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه تا روشن کند گاو چگونه گاوی باشد که گاو، به ما مشتبه شده‌اند و اگر خدا بخواهد هدایت شویم.

(۷۱ بقره) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا... گفت: خدا گوید که آن گاو ایست نه رام که زمین شخم زند و کشت آب دهد بلکه از کار بر کنار است، سالم باشد و رگه هم نداشته باشد، یعنی زرد فسفری یک تکه باشد... قَالُوا أَلْتَأَنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ... گفتند حالا حق مطلب را گفتی. یعنی تا حالا که می‌گفتی، حق نمی‌گفتی. الان شد حق، قبلاً حق نبود... فَذَبِّحْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ؛ پس گاو را سر بریدند در حالی که نزدیک بود انجام ندهند.

این بود پیمایش اصل داستان که البته شنیده بودید.

۱-۵-۲ - برداشت آقای مکارم: خصوصیات گاو احیاگر، همان خصوصیات رهبر احیاگر

[حدود دقیقه ی ۲۹] آقای مکارم در تفسیر نمونه نکته‌ای را می‌گویند که این برداشت ممکن است ذوقی باشد. ایشان خصوصیات گاو احیاگر را به عنوان خصوصیات یک نفر احیاگر هم تطبیق می‌دهند. چراکه گاو احیاکننده است. مثلاً می‌گویند کسی که رهبر اجتماعی هم باشد باید چنین باشد که (۶۸ بقره) ... لَّا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ... از کارافتاده نباشد، جوان نباشد، قسمت‌هایی از آیات به این تحلیل می‌خورد. مثلاً اینکه فرموده از کارافتاده نباشد، جوان نباشد، یعنی رهبر جامعه یک عاقله مردی باید باشد. حالا رنگ زرد خیلی تطبیق نمی‌کند. غرض، عرض بیان آقای مکارم است. (۷۱ بقره) ... لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا... را خودشان تطبیقاتی می‌کنند که مثلاً ذلول رام در مقابل دشمن نباشد. گردن‌فراز باشد. اهل دنیا نباشد که بخواهد زمین شخم بزند. و رگه نداشته باشد یعنی خالص باشد؛ شیه و رگه نداشته باشد. حالا شاید یک مقداری این حرف ذوقی باشد چون همه‌ی فقراتش هم تطبیق نمی‌کند. مثلاً رنگ زرد یک تکه، تطبیق نمی‌کند یا سخت تطبیق کند. ولی به هرجهت ایشان یک چنین برداشتی از این آیات کردند. شاید بشود این برداشت‌ها را کرد. این حرف، حرف بدی نیست. حالا اینکه تطبیق می‌کند یا نمی‌کند، جای بحث داشته باشد. وگرنه اینکه (۶۸ بقره) ... لَّا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ... باشد این واقعاً درست است. از کارافتاده نباشد، جوان نباشد، عَوَانٌ

بَيْنَ ذَلِكَ باشد. هنوز روی پا باشد، هنوز فکر می‌کند، تجربه‌هایی دارد. اینجور آدم‌ها، در رده‌ی سنی چهل به بالا هستند.

۱-۶-۱- بحث «سؤال»

۱-۶-۱- تردیدها و پیچیدگی‌های انسان باعث مواجهه با خدای پیچیده

[حدود دقیقه ی ۳۲] آیا اگر بنی‌اسرائیل سؤال نمی‌کردند و همان ابتدا گاو را می‌کشتند، کارشان را انجام داده بودند یا خیر؟ جواب این است که بله، این دستور را انجام داده بودند. یعنی به عموماً و اطلاقاتی که خدا با آنها حرف زده بود، عمل کرده بودند. یک ماجرای این‌جا مهم است به نام سؤال. سؤال‌هایی است که بوی تردید می‌دهد. درست است سؤال است و استفتاء، ولی بوی تردید می‌دهد این سؤالات، بوی عدم ایمان می‌دهد، بوی عدم اطمینان می‌دهد. و اتفاقاً انسان‌ها به خاطر این نوع سؤالات، امتحان خدا را تشدید می‌کنند. خیلی وقت‌ها خدا با ما خیلی ساده‌تر می‌خواهد برخورد کند؛ خود ما خدا را می‌اندازیم توی پیچ و خم‌هایی که فتنه‌های پیچیده با ما انجام دهد. کار را خودمان با دست خودمان، می‌پچانیم. وگرنه خدا یک کاری از ما می‌خواهد باید آن را انجام بدهیم. یک بحث سیاسی اجتماعی را می‌خواهد، آن را انجام می‌دهیم. کاری با ما ندارد که فتنه‌های پیچیده برایمان ایجاد کند. منتها خودمان روی یک تردیدهایی یک کارهایی می‌کنیم، خدا پیچیده می‌شود. در هر مرحله‌ای اگر این گاو را می‌کشتند، تمام شده بود. اصلاً به عموماً و اطلاقاتش اگر می‌کشتند دستور را انجام داده بودند و لزومی نداشت که اینقدر هزینه کنند. چون گیر آوردن گاوی با این خصوصیات، که شده بود یک گاو تک، خیلی سخت شده بود.

[حدود دقیقه ی ۶۵] روایتی است از امام رضا(علیه السلام) در این زمینه که می‌فرمایند: ولو انهم عمدوا الی ای بقره جزأتهم... اگر همان یک گاو را می‌کشتند، مجزی بود و تمام شده بود. ... ولكن شدّوا فشدّ الله علیهم. شروع کردند با خدا برخورد پیچیده کردن، خدا هم با آنان پیچیده برخورد کرد. باز وقتی سر رنگ گیر دادند حضرت دوباره می‌فرمایند: ولكن شدّوا فشدّ الله علیهم. اینکه ما در روایت داریم که «أنا عند ظن عبدی المؤمن بی، ان خیرا فخیرا و ان شر فشر»، یک حوزه‌ی بزرگی دارد. خدا در نزد بنده‌ی مؤمن خودش نشسته، اگر بعضی بدگمانند نسبت به خدا، فکر می‌کنند خدا یک موجود گیرنده است، خدا هم همین‌طور با آنها می‌شود، خدا با آنها دوهزار ده شاهی حساب می‌کند. اما آن کسی که بی حساب می‌بخشد، خدا هم به غیر حساب با او برخورد می‌کند. به هر جهت، تصور ما راجع به خدا، یک مقدار خدای خاصی را برای ما در زندگی خاص خودمان درست می‌کند. گیر بدهی خدا گیر می‌دهد.

[حدود دقیقه ی ۳۵] می‌خواهم این نکته را عرض کنم که تطبیق‌های دیگری هم در قرآن هست. این که سؤال ارزشمند است یا نه به روحیه‌ی پشت سؤال بستگی دارد.

۱-۶-۲- بررسی بحث «اذن»، مقدمه‌ای برای فهمیدن بحث «سؤال»

[حدود دقیقه ی ۳۵] من اول از یک جای دیگر استفاده کنم. در بحث «اذن و اجازه»، این آیات را ببینید:

(۴۳) توبه) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ؛ خدایت ببخشد چرا پیش از آنکه راستگویان برای مشخص شوند و دروغگویان را بشناسی اجازه‌شان دادی که به جنگ نیایند.^۴ بعد در بحث اذن می‌فرماید: (۴۴) توبه) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ... کسانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند برای اینکه با مال‌ها و جان‌های خویش جهاد کنند از تو اجازه نمی‌خواهند... وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ؛ خداوند پرهیزکاران را می‌شناسد.

امام رضا(علیه السلام) یک تعبیری از این آیه دارند که به متن آیه می‌خورد. منتها چون نمی‌فهمیم و روح کار را متوجه نمی‌شویم، مترجمین این آیه را یک کار دیگر کردند. در ترجمه‌ها اینطور ترجمه شده است که نمی‌آیند اجازه بگیرند که نیایند؛ یعنی نمی‌آیند اینطور اجازه بگیرند که «می‌شود اجازه بدهید ما نیاییم؟» ترجمه‌ها اینطور ترجمه کردند (۴۴) توبه) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... نمی‌آیند اجازه بگیرند که بمانند؛ یعنی قعود کنند. آن کسانی می‌آیند اجازه بگیرند برای قعود، که ایمان به آخرت ندارند. اما در اصل اینطور است که اجازه و اذن می‌گیرند برای شرکت در جنگ. یعنی می‌پرسند «می‌شود اجازه دهید که به جنگ بیاییم؟» امام رضا(علیه السلام) هم می‌فرماید که اصلاً معنی ندارد اجازه گرفتن برای جبهه. چراکه در آیه‌ی ۴۱ توبه، دستور شرکت در جنگ داده شده بود: (۴۱) توبه) أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا... سبکبار و سنگین‌بار به جنگ بروید. بعد از این دستور معنی ندارد شخص بگوید که اجازه می‌دهید من هم بروم جنگ؟ جواب مشخص است زیرا در آیات قبل، گفتند که به جنگ برو. این سؤال جهاد به اموال و انفس، بعد از این دستور معنی ندارد.^۵

۱-۶-۲-۱- اذن برای رفتن به جنگ، به دلیل عدم ایمان به خدا و روز قیامت

این کسانی که می‌آیند از ولی‌شان اجازه بگیرند که با اموال و انفس‌شان بجنگند، ایمان به آخرت ندارند. چون اگر داشتند، اجازه نمی‌گرفتند. آن‌هایی که در دلشان یک ریب و تردیدی هست اجازه می‌گیرند. (۴۵) توبه) إِنْ مَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ؛ تنها کسانی که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌های‌شان به شک افتاده و در شک خویش سرگردانند از تو اجازه برای حضور در جنگ می‌خواهند. در ترجمه‌ها برعکس این معنی شده است که عرض شد.

[حدود دقیقه ی ۴۲] البته این حرف درست هست. آن حرف هم درست است. این چندلایگی آیات قرآن است که هر دو حرف را تحمل می‌کند. ولی امام رضا(علیه السلام) اینطور تطبیق می‌دهند: «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» ای لیس من عادت المؤمنین أن يستأذنونك في أن يجاهدوا... عادت مؤمنین نیست که وقتی می‌خواهند جهاد

۴. یک بحثی هست که درست است که پیغمبر را شمامت می‌کنند ولی عملاً می‌خواهند بقیه را توبیخ کنند. به در می‌گویند که دیوار بشنود. در عربی و حتی ترکی اینطور می‌گویند که «دخترم به تو می‌گویم، عروس خانم تو گوش کن». این‌جا هم توبیخ پیغمبر اینطور است که چرا اجازه دادی. خب اجازه نمی‌دادی تا دروغگو از راستگو روشن می‌شد. پیغمبر به یک عده اجازه داد که نیایند. که البته در انتهای آیه‌ی ۴۷، می‌فرماید که خوب شد که نیامدند که اگر می‌آمدند فتنه می‌کردند.

۵. اینکه باید از خود آقا بشنوم که من این کارها را بکنم یا نکنم، این‌ها درست نیست. این که هرکس هرکاری می‌خواهد بکند، می‌رود و با رهبری مشورت می‌کند، این کار درستی نیست. می‌خواهی خودت را نشان دهی؟ می‌خواهی چه بکنی؟ شک داری؟ خب دارند به همین روشنی می‌گویند این کار مطلوب من است و انجام شود.

کنند از تو اجازه بگیرند... وَاَنْ الْخَلَصَ مِنْهُمْ يَتَبَادَرُونَ اِلَيْهِ وَلَا يُوْقِفُوْنَ عَلٰى الْاَذْنِ فِيْهِ... این‌ها تبادر می‌کنند و می‌پرند در کار و متوقف بر اذن نمی‌مانند.

گاهی اوقات اذن گرفتن، پشت صحنه‌های متفاوتی دارد. اجازه می‌گیرد که به جنگ برود یا نرود، به خاطر ریب و تردید خودش. در این قالبِ درست ظاهر می‌شود ولی ریب و تردید دارد. «سؤال» هم همینطور است.

۱-۶-۳- «سؤال»: یکی به معنای «پرسش»، یکی به معنای «درخواست»

ما در قرآن دو نوع سؤال داریم. یکی سؤال به معنای «پرسش»، یک سؤال به معنای «درخواست». شاهد مثال آن در قرآن زیاد است. سؤال به معنای پرسش مثل (۲۲۰ بقره)... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ... یا (۱۸۹ بقره) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ... . سؤال به معنای درخواست مثل (۲۷۳ بقره)... لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ اِلْحَافًا... فقرایی هستند که از مردم به زور یک چیزی را درخواست نمی‌کنند. خیلی مُتَجَمَّلند.^۷

۱-۳-۶-۱- بحث حضرت نوح راجع به پرسش، «سؤال» بود و نه «درخواست»

یک بحثی در مورد حضرت نوح(علیه السلام) هست. باز چون در ذهن‌ها انیمیشنی بررسی شده است، ما از حضرت نوح(علیه السلام) یک تصور خاصی پیدا کرده‌ایم که حضرت نوح(علیه السلام) رفت و آن حیوان‌ها و خانواده و مؤمنان را داخل کشتی کرد. آب آمد بالا و بعد برگشت به خدا گفت بالاخره این بچه‌ی من درست است که کافر است ولی بچه‌ی من را نجات بده، تقریباً یک ذره پارتی بازی. بعد هم نجات پیدا نکرد و غرق شد. اصلاً توجه نکردیم به روال خود داستان در قرآن. یعنی داستان را از خود قرآن نگاه نکردیم. اگر داستان را از نگاه قرآن ببینیم، نظرمان راجع به این انیمیشن عوض می‌شود.

(۴۰ هود) حَتَّىٰ اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ... وقتی امر ما آمد، آن چیزی که از آن آتش می‌آید(تنور)، حالا از آن آب می‌آید.^۸ ...قُلْنَا اَحْمِلْ فِيْهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اُنْثٰى... گفتیم از هر نر و ماده‌ای یک جفت سوار کشتی کن... وَاَهْلٰكَ... و خانواده‌ها را... اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ... مگر آن کسی که قول ما بر او سابق است و کارش دیگر تمام شده است. نوح(علیه السلام) هم می‌دانست که او بچه‌اش هست^۹... وَمَنْ اٰمَنَ... کسانی را هم که ایمان آوردند سوار کن... وَمَا اٰمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيْلٌ. عده‌ی

۶. کلیتش را هم دیدند که باید جهاد کنند (۴۱ توبه) اَنْفِرُوْا خِفَافًا وَثِقَالًا...

۷. تجمل:

در روایات بابی به اسم تجمل داریم. عده‌ای فکر می‌کنند که تجمل‌گرایی مورد تأیید دین است. این تجمل در مقابل لفظی است به نام «تباعث». «تباعث» یعنی بدبخت نمایی. گفتند انسان خوب نیست که تبعات کند. یعنی خودش را بدبخت نشان دهد. متجمل یعنی با همان درآمدی هم که دارد، طوری زندگی کند که (۲۷۳ بقره)... يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ... یعنی کسی که جاهل است و حال و روز او را نمی‌داند، از تعفف و عفت او فکر می‌کند که این انسان غنی هست. معلوم است که این روحیه خیلی خوب است. به این می‌گویند «روحیه‌ی تجمل».

۸. حساب و کتاب کار خدا را ما نمی‌فهمیم. اگر قرار باشد، از خون و چرک، شیر گوارا می‌آورد و اگر قرار باشد از تنوری که جای آتش است، آب می‌آید. این تنورها که به چشمه‌ها وصل نبوده است. اینطور نیست که تنور را در راه چشمه باز کردند. تنور چیزی است که به صورت بیرونی می‌سازند و هیچ ربطی هم به آب ندارد که قرار باشد از آن آب بیاید بیرون. هدف این است که به این معجزات توجه کنید.

۹. درست است که شرایط توبه تا لحظه‌ی احتضار هست ولی واقعاً اینطور نیست که انسان آماده است که توبه کند. گاهی اوقات «سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» می‌شود، و قدرت بر توبه هم ندارد. اینکه (۱۸ نساء) وَكَيْسَتْ اَلْتَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ اَلْسِيَّاتِ... یعنی توبه دیگر اتفاق نمی‌افتد.

کمی هم ایمان آوردند. (۴۱ هود) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (۴۲ هود) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ... کشتی ، سرنشینان را در میان امواجی چون کوه می برد ... وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ... نوح به فرزندش که در یک گوشه‌ای بود گفت ... يَا بَنِيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. ای فرزند بیا با ما سوار شو ، و با کافران مباش. (۴۳ هود) قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ... گفت : من به زودی خود را به پناه کوهی می کشم که مرا از خطر آب حفظ کند ... قَالَ لَا غَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ... گفت : امروز هیچ پناهی از عذاب خدا نیست ، مگر برای کسی که خدا به او رحم کند ... وَخَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُمِرِّقِينَ؛ موج بین او و فرزندش حائل شد ، و در نتیجه پسر نوح نیز از زمره غرق شدگان قرار گرفت. داستان فرزندش تمام شد. یعنی فرزندش از مغرقین شد.

(۴۴ هود) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَفْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^{۱۱} کشتی هم بر جودی نشست و دیگر داستان تمام شد. حالا نوح چیزی که می گوید «درخواست» نیست، بلکه «سؤال» است. اگر این بحث در جایی می آمد که فرزندش در حال غرق شدن بود، سؤال را به معنای درخواست می دانستیم. اما این بحث بعد از تمام شدن کل ماجراست. کار تمام شده است، دیگر آبها فروکش کرد و کشتی روی کوه جودی نشست و حالا نوح (علیه السلام) یک حرف با خدا دارد: (۴۵ هود) وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ... و نوح پروردگارش را ندا داد ... فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنَ الْهَالِكِينَ... گفت: بچه‌ی من از اهل من بود. خدا گفته این را سوار نکن او هم سوار نکرده. داستان تمام شده است و حالا نوح (علیه السلام) یک سؤال دارد ... وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ... وعده‌ی تو هم حق است. تو گفتی أَهْلِكَ ... وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. و حکمت متقن ترین حکم است. به خدا نمی گوید چکار کند.^{۱۲} فقط سؤال می کند، درخواست هم نمی کند. همین سؤال را هم مؤدبانه می کند که این را خدا توضیح دهد. ولی این سؤال کردن هم جا ندارد و توبیخ می شود. (۴۶ هود) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ... خطاب رسید ای نوح ! او از خاندان تو نیست، او عمل ناصالحی است ... فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ... چیزی که نمی دانی سؤال نکن. نه اینکه چیزی که نمی دانی درخواست نکن. معلوم است که یک پشت صحنه‌ای در نوح (علیه السلام) با همه‌ی آن لطافت می گذرد که موجب یک سؤالی شده است که خدا گوشش را می کشد. می فرماید چیزی که نمی دانی چرا سؤال می کنی. خیلی آیه عجیب می شود.

۱-۶-۴ - به جهل کشاندن انسان به دلیل سؤال‌هایی از سر بی‌اعتمادی و دل لرزان

[حدود دقیقه ی ۵۸] ...إِنِّي أُعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ من تو را موعظه می کنم که از جاهلین نباشی. معلوم است که یک نوع جهل هست در اینجا چراکه این سؤال انسان را می کشاند به جهل نه اینکه جهل انسان را برطرف بکند. وقتی سؤالی را نباید پرسید و انسان بپرسد، این جاهلانه است. وقتی بپرسد با یک پشت صحنه‌ای ، این اشتباه است. بله، یک

۱۰. نوح گفت : به نام خدا سوار کشتی شوید که رفتن و ایستادنش به نام او است ، چون پروردگار من آمرزنده و مهربان است .

۱۱. فرمان الهی رسید که ای زمین آبت را - که بیرون داده‌ای - فرو ببر ، و ای آسمان - تو نیز از باریدن - باز ایست ، آب فرو رفت ، و فرمان الهی به کرسی نشست و کشتی بر سر کوه جودی بر خشکی قرار گرفت - و در مورد زندگی آخرتی کفار - فرمانی دیگر رسید که مردم ستمکار از رحمت من دور باشند.

۱۲. درخواست مؤدبانه:

کلاً سؤال‌های مؤدبانه اینطور است. سؤال‌ها و درخواست‌های مؤدبانه از خدا اینطور است. حضرت ایوب، بعد از آن همه بلاها اینطور می فرماید (۸۳ انبیاء) أَنِّي مَسْتَبِيءٌ لِّضُرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. نمی گوید من را خوب کن. سؤال مؤدبانه اینطور است که خدایا من گرفتارم، دیگر هرطور که خودت می دانی. نه اینکه اگر اینطور نکنی کافر می شوم، دیگر نماز نمی خوانم. خب نخوان به جهنم. برای خدا خط و نشان می کشد.

موقع هست (۴۳ نحل) ... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. یک چیزهایی که انسان باید بداند، باید برود دنبالش که بداند، از اهل ذکر می‌پرسد که یاد بگیرد. اما یک سؤال‌هایی که در ذهن انسان می‌آید از سر بی‌اعتمادی، از سر آنچه که فکر نمی‌کند آن حق است، این اشتباه است. چنین سؤالاتی را از پیغمبر خدا هم می‌کردند. وقتی می‌گویند که حج واجب است یعنی یک بار حج رفتن واجب است. اگر یک بار رفت، تکلیف ساقط است. مگر اینکه براساس ادله‌ی دیگری غیر از این دربیاید. اگر بگویند نماز بخوان، یک بار نماز بخوانید کافی است. اما ما با ادله‌ی دیگری می‌دانیم که باید پنج وعده در شبانه روز نماز بخوانیم. پیغمبر خدا در فضیلت حج صحبت می‌کنند. یک نفر گیر داده است که حج، هر سال واجب است یا تنها یک سال واجب است. حضرت جواب نمی‌دهند. او باز و باز می‌پرسد. حضرت می‌فرمایند برای چه سؤال می‌کنی؟ اگر من بگویم هر سال واجب است خوب می‌شود؟ اگر بپرسی هر سال واجب است، باید هر سال بروی حج. بسیاری از استفتائات ما چنین رنگ و بویی می‌دهد. انگار خدا را قبول نداریم. انگار قبول نداریم و اعتماد نمی‌کنیم به عموماً و اطلاقات. همین‌ها را انجام بده دیگر. اما این طرفش را سؤال می‌کند، آن طرفش را سؤال می‌کند، خودش را به سختی می‌اندازد در این مجموعه‌ی مترامی از سؤالاتی که می‌کند. فکر نکنید ائمه از هر سؤالی استقبال می‌کردند. برخی از سؤالات روی نحوه‌ای از بی‌اعتمادی است.

در داستان بقره، بنی‌اسرائیل فکر کردند «مگر می‌شود یک گاو بکشیم بزنییم به مرده که زنده شود. لابد گاو خاصی است». این حرف معنی ندارد، یعنی چی یک گاو خاصی است. همین یک گاو را باید می‌کشتند... این گیر دادن‌ها و سؤال کردن‌هایی که از سر بی‌اعتمادی و از سر دل لرزان انجام می‌شود، چیز مطلوبی نیست.

۱-۶-۴-۱ - بزرگ شدن نامتوازن فقه، به دلیل پرسش‌های نادرست

[حدود دقیقه ۶۲] این حجم استفتائی که از دفتر مراجع انجام می‌شود، قبلاً اینطور نبوده است. مؤمنین بر اساس عموماً و اطلاقات رفتارهای طبیعی خودشان را انجام می‌دادند. یک سری علمایی بودند که این سؤالات را می‌پرسند. اگر بیشتر از این بروم جلو، می‌رسیم به نقاط خطرناک که جایش اینجا نیست. جایش محافل کاملاً علمی است. این همه تکرر و تعدد و پرداختن به جزئیات، مسیر درستی به نظر نمی‌رسد. آقای جوادی می‌گفتند اگر به جای این همه سؤالاتی که از ائمه راجع به خون دماغ می‌پرسیدند، از آیات قرآن می‌پرسیدند، ائمه را عملاً وامی‌داشتند که آیات قرآن را توضیح دهند. ولی مجموعه‌ای از سؤالات امروزه، اسلام ما را در یک طرف قلمبه کرده است در یک گوشه‌ای به صورت نامتوازن. الان اگر بخواهند بگویند یک نفر عالم دین است، باید بگویند خیلی در عالم فقه قوی است. کاش یک عده دور ائمه جمع می‌شدند و آیات را عرضه می‌کردند و سؤال می‌نمودند. آن موقع می‌دیدید که چه چیزهایی به عنوان ذخایر ما درمی‌آمد. البته امام رضا (علیه السلام) این موقعیت را پیدا کردند. مأمون امام را به منطقه‌ی مرو کشید. در این منطقه هم بحث فقه نبود، بحث کلام بود، می‌بینید از امام رضا (علیه السلام) سؤالات قرآنی شد و علم حضرت در مباحث قرآنی، کلامی و اعتقادی بیرون ریخت.

۱-۶-۵ - توصیه‌ی قرآن به نپرسیدن سؤال‌هایی که اگر آشکار شود، کار را سخت می‌کند

[حدود دقیقه ی ۷۰] کلاً فهمیدن، آشکار شدن، آشکار کردن خیلی کار درستی نیست که اسرار انسان ها را آشکار کند یا بخواهد خودش بفهمد. همین الان که ما کنار هم جلسه‌ی تفسیر داریم، بخاطر این است که نه من شما را می‌شناسم و نه شما من را می‌شناسید. اگر غیر از این بود که همگی از دست هم فرار می‌کردیم.

(۱۰۱ مائده) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود بر شما ناراحت می‌شوید... وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ... و اگر هنگام نزول قرآن از آنها بپرسید معلوم می‌شود بر شما. چرا می‌خواهی که زودتر احکام نازل شود بفهمی. بتدریج نازل می‌شود و برایت مشخص می‌گردد... عَفَا اللَّهُ عَنْهَا... و خداوند آنها را می‌بخشد... وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ؛ و خداوند بخشنده و حلیم است. (۱۰۲ مائده) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكَ... یک عده قبل از شما سؤال می‌کردند، مطلب را می‌فهمیدند چون بواسطه‌ی پرسیدن سؤال، تکلیف می‌شد آن وقت... ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ؛ آنگاه صبح کردند در حالیکه به آن کافر شدند. همان کاری که فکر می‌کنی باید انجام بدهی، برو انجام بده. یک عده سؤال می‌کنند و بعد هم قبول نمی‌کنند. نتیجه‌ی آن این می‌شود که در مقابل خدا یا رسول یا ولی، یک کاری کردند.^{۱۳}

اینکه آیه دنبال آن می‌گردد و بحث آن را می‌کند، مربوط به یک چنین فضایی است. یک مقداری از بحث مانده که در جلسات آتی، بیان می‌شود.

۷-۱- تک نکته‌ای از روایات ذیل این آیات: خدا و ائمه خودشان را زیر دین کسی نگه نمی‌دارند

[حدود دقیقه ی ۶۷] نکته‌ای در انتهای داستان می‌گویند که گرچه به بحث ربط ندارد ولی بهتر است بدانید. بعد از آنی که رسیدند به یک گاو زرد یک تکه،... فطلبوها فوجدوا عند فتنا من بنی اسرائیل، پیش یک جوانی آن گاو را یافتند. بعد هم جوان گفت که من گاو را نمی‌فروشم مگر اینکه پوستش را پر از طلا کنید. بنی اسرائیل هم پیش موسی می‌آیند و می‌گویند که یک قیمت عجیبی روی گاو گذاشته شده است. حضرت می‌گویند همین است، باید قیتمش را بدهید و بگیری. بعد هم می‌گویند که این جوان می‌خواست یک گوساله‌ی یک ساله بخرد. رفت که کلید گاو صندوق را بردارد، دید کلید زیر سر پدرش هست. از این گذشت که پدرش را بیدار کند و به یک معامله‌ی نسبتاً خوبی برسد و خدا هم این گاو را قسمتش کرد و به یک چنین معامله‌ای رسید. این هم برای کسی که یک احترام اینچنینی به پدر و مادرش می‌گذارد. کسی که گذشت‌هایی می‌کند، بخاطر چیزهای مهمی، حالا رعایت پدر و مادر است یا ... این‌ها را خدا بدون مزد نمی‌گذارد. خدا و ائمه خودشان را زیر دین کسی نگه نمی‌دارند. خیلی غیورند. یک کاری که برایشان بکنید، سریع در همین دنیا برای شما جبران می‌کنند. صدها برابر در همین دنیا می‌دهند که زیر دین نمی‌مانند.

۲- دو روایت به مناسبت دهه‌ی کرامت

۱۳. من خیلی دیدم کسانی که می‌خواهند یک کاری بکنند می‌گویند برویم یک استمزاجی هم از حضرت آقا بکنیم. بعد یک استمزاجی می‌کند، آقا می‌گوید این کار را نکنید. بعد او می‌ماند که حالا چه بکند. می‌خواسته آن کار را بکند، ولی نمی‌داند با این استمزاج چه بکند. وقتی تکلیفش معلوم بوده است که چکار خواهد بکند، چرا استمزاج بکند؟

۱-۲- روایت اول؛ خودتان را مستقیم درگیر محرومین کنید

[حدود دقیقه ی ۷۳] انسان وقتی می خواهد یک هدیه ی خوبی را به یک بزرگی بدهد، خودش می دهد. اینطور نیست که هدیه را دست به دست به شخص برساند. هدیه ی خوب را خود انسان به دست طرف می دهد. از رسول مکرم اسلام داریم که خَصَلْتَانِ لَا أَحِبُّ أَنْ يُشَارِكَنِي فِيهِمَا أَحَدٌ... دو تا چیز هست که من دوست ندارم کسی با من در این کار مشارکت کند. دوست دارم خودم انجامش دهم. ...وُضُوئِي... یکی وضو. حتی یک بحث فقهی دارد در بحث کمک در وضو گرفتن... فَإِنَّهُ مِنْ صَلَاتِي... چراکه نماز خودم هست، خودم می خواهم کارهای نماز خودم را انجام دهم. مقدمه اش هم وضو است. ...وَصَدَقْتِي مِنْ يَدِي إِلَى يَدِ السَّائِلِ... خودم، با دستان خودم، برسانم به دست سائل. خیلی اوقات ما می نشینیم از آن بالا سازماندهی می کنیم ولی خودمان در کف، کاری نمی کنیم. مثلاً برنامه ریزی های جهادی می کنیم که یک عده بروند جهادی، یا یک عده بروند یتیم نوازی بکنند؛ این کار سرجای خودش درست است اما شخص باید خودش مستقیماً با محرومین در ارتباط باشد و اثر صدقه برای همین است. امام رضا(علیه السلام) خیلی تحویل می گیرد کسی را که خودش کاری انجام می دهد نه اینکه صرفاً پولی می دهد که دیگران کاری را انجام دهند. ...فَإِنَّهَا تَفَعُّ فِي يَدِ الرَّحْمَنِ. دستم می خورد به دست خدا. برای همین هست که گفتند وقتی صدقه دادید، دست بکشید به صورتتان چون دست دادید به دست خدا.

خیلی اوقات ما در کرامت کردن ها خودمان را مستقیماً درگیر موضوع نمی کنیم. درگیر آسیب، درگیر فقر، درگیر یتیم، نمی کنیم. پول می دهیم که بقیه بدهند. نه، اینقدر این هدیه ی برای خدا اهمیت و جایگاه دارد که پیامبر گفتند من خودم این کار را انجام می دهم و دوست ندارم کسی در این کار با من مشارکت کند. به بهانه های مختلف خودمان را از این هدیه ای که دستانمان را برسانیم به دستان خدا محروم نکنیم. خود ائمه وقتی مباشرت می کنند در این کارها، معلوم است که اهمیت دارد.

۲-۲- روایت دوم؛ تجارت با خدا با صدقه

امام صادق(علیه السلام) انی لاملق احیانا... من گاهی اوقات فقیر می شوم، گاهی دستم تنگ می شود. ما ائمه هم اینطور هستیم. ... فَأَتَا جِرُّ اللَّهِ بِالصَّدَقَةِ. با خدا وارد تجارت می شویم با صدقه. می روم در تجارت با خدا برای رفع دست تنگی ام. این کارها، این کرامت، این بزرگی توصیه شده است و اینکه چه پول، چه علم را انسان ذخیره نکند، اینها می گندد. تر و تازگی اینها برای زکاتش هست. برای نشرش هست. این تجارت با خدا را تجربه بکنید. به احوالات یتیمها، رسیدگی کنید، اثرش را در زندگی می بیند.

صلوات